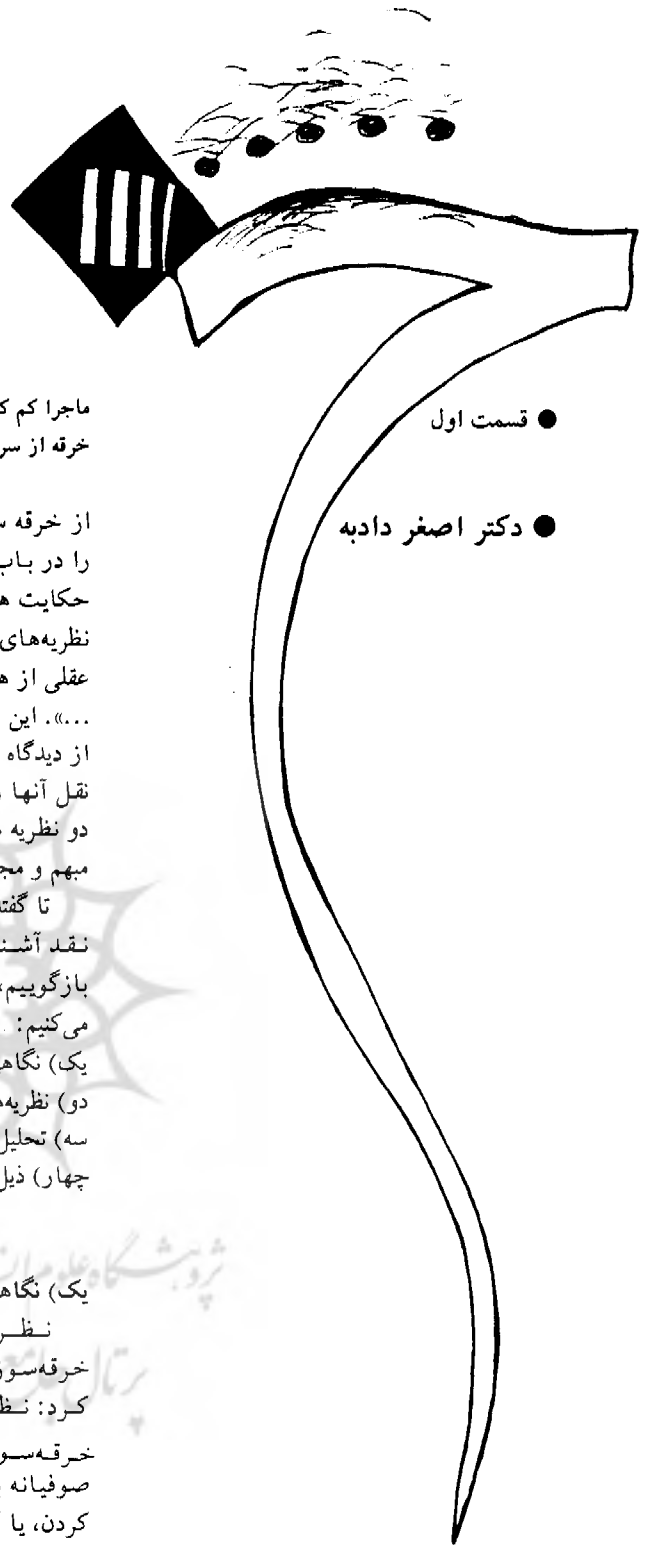


# خرقه سوزی؛



● قسمت اول

● دکتر اصغر دادبه

می گرفته است:

(الف) شکر و شوق:

یعنی که خرقه را به نشانه شکر یا از فرط شوق می سوزانند. از قدما سودی و دارابی، و از معاصران، مرحوم علامه دهخدا و مرحوم استاد همایی پیرو این نظریه اند. چنانکه سودی تصریح می کند «سوختن خرقه - که رسمی است ایرانی - به شکرانه رفع کدورت میان دو دوست صورت می گرفته»<sup>(۱)</sup>، و دارابی می گوید: «طریقه فارسیان این بوده که هرگاه خواستندی که شگری به جای آورند، یا از سفر می آمده اند، خرقه را از سر به در می آوردند و به شکرانه سلامت سفر می سوخته اند»<sup>(۲)</sup>، استاد همایی هم ضمن بیان این معنا که «خرقه سوزی، شاید، مأخوذ بوده است از رسم قدیم قربان کردن که سابقه آن به عرب پیش از اسلام می رسد»<sup>(۳)</sup>، با قید احتمال، رسم را نه ایرانی، بلکه عربی می داند و چنین اظهار نظر می کنند که: «خرقه سوختن در میان فقرای اهل تصوف رسمی بوده است نظیر صدقه دادن؛ یعنی اگر بلایی رفع می شده، یا خبر خوش بسیار مهمی می رسیده، یکی از اصحاب یا شیخ، خرقه خود را به رسم صدقه و شکر می سوزانده است، مثل اسپندسوزی و نظایر آن»<sup>(۴)</sup>.

(ب) ترک مقام ارشاد:

استاد مرحوم سعید نفیسی خرقه سوختن را رسمی می داند که با هدف ترک مقام ارشاد انجام می شده است. استاد می نویسد: «گاه مرشد کوچکتر در برابر مرشد بزرگتر خرقه خود را می سوزاند و بدین ترتیب در برابر او مقام ارشاد را ترک می گفت»<sup>(۵)</sup>.

(ج) کیفر دادن:

آقای دکتر محسن کیانی، مؤلف کتاب تاریخ خانقاه، بر آن است که سوزاندن خرقه با هدف کیفر دادن صوفی خطاکار صورت می گرفته است؛ بدین ترتیب که «اگر

ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم

خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت\*

(۱۷/۷)

از خرقه سوختن سخن گفته اند و نظر خود را در باب این تعبیر بیان داشته اند. اما حکایت همچنان باقی است؛ چراکه غالب نظریه های ابراز شده برداشتی است ذوقی - عقلی از همین بیت؛ از بیت «ماجرا کم کن ...». این نظریه ها، چنانکه خواهیم دید، نه از دیدگاه عقل، دقیق و درست می نمایند، نه نقل آنها را تأیید می کند. در این میان یک دو نظریه هم هست نزدیک به حقیقت، اما مبهم و مجمل.

تا گفته ها را از نظر بگذرانیم و به محک نقد آشنا سازیم و آنگاه نظر خود را بازگویم، مقاله را به چهاربخش تقسیم می کنیم:

یک) نگاهی به نظریه ها

دو) نظریه ها در ترازوی نقد

سه) تحلیل علمی - منطقی موضوع

چهار) ذیل (شرح ابیات)

یک) نگاهی به نظریه ها و تنظیم آنها

نظریه های اظهار شده در باب خرقه سوزی را می توان به دو گروه تقسیم کرد: نظریه هایی که بر بنیاد آنها خرقه سوزی، رسمی از جمله رسوم صوفیانه به شمار می آید، مثل رسم ماجرا کردن، یا آیین سماع؛ و نظریه هایی که بر طبق آنها خرقه سوزی، نه رسمی صوفیانه، بلکه تعبیری مجازی محسوب می شود؛ گرچه پردازندگان این نظریه ها خود بدین معنا تصریح نکرده اند.

۱. خرقه سوزی، رسمی صوفیانه:

تأمل در نظریه های نظریه پردازانی که خرقه سوزی را رسمی صوفیانه می دانند، روشن می سازد که خرقه سوزی به قصد تحقق یکی از هدف های سه گانه صورت

خرقه سوختن و خرقه سوزی از جمله تعبیرات بحث انگیز در شعر حافظ است. معمولاً شارحان شعر خواجه در شرح و تفسیر بیت دشوار و بحث آفرین:

# آیینی رندانه اما آرمانی

میریدی حرمت جامه درویشی را رعایت نمی‌کرد، بنا به دستور شیخ، خرقه او را از تنش بیرون آورده و در آتش می‌سوزاندند.<sup>(۵)</sup>

## ۲. خرقه‌سوزی، تعبیری مجازی:

برخی از محققان در تفسیر خرقه سوختن به گونه‌ای سخن گفته‌اند که می‌توان از سوی آنان اعلام داشت: خرقه‌سوزی، رسمی صوفیانه نیست، رسمی که بر طبق آن خرقه را در آتش بسوزانند؛ بلکه تعبیری است مجازی یا کنایی. در باب معنی این تعبیر، بر روی هم سه نظریه اظهار شده است:

الف) سوختن چشم = کور شدن: دارابی، همان‌جا که از رسم خرقه سوختن فارسیان سخن می‌گوید، با نگرشی عرفانی بر بیت «ماجر کم کن...» می‌افزاید: «چشم من در انتظار دیدار ماند و مثل اینکه هفت پرده چشم را از سر بیرون آورده، به شکرانه دیدار سوزانیدم<sup>(۶)</sup>»، و علامه دهخدا چنین اظهار نظر می‌کند که: «شاید در زمان حافظ سوختن چشم کنایه از کور شدن از بسیاری انتظار بوده است<sup>(۷)</sup>». آن‌گاه به دو بیت از حافظ استشهد می‌کند که در آنها از «سوختن چشم» و «سوختن چشم از انتظار» سخن رفته است، و در پایان چنین اظهار نظر می‌کند که: «لذا با این تعبیر، معنی شعر «ماجر کم کن...» این است که: مرا بیش از این منتظر مگذار که مردم چشم من به شکرانه دیدار تو، بر طبق رسم صوفیان، خرقه را یعنی سپیدی خود را بسوزانید، یعنی از کثرت انتظار خشک و کور شد<sup>(۸)</sup>». از مجموعه سخنان دارابی و علامه دهخدا می‌توان چنین استنباط کرد که دارابی - تقریباً - آشکارا، و علامه دهخدا به گونه‌ای نهفته و با واسطه، خرقه سوختن را با توجه به بیت «ماجر کم کن...» به چشم پیوند داده‌اند و آن را به «سوختن چشم از کثرت انتظار و کور شدن آن» تفسیر کرده‌اند.

## ب) ترک روی و ریا:

مرحوم دکتر غنی بر آن است که «خرقه از سر به درآوردن، در اصطلاح صوفیان یعنی ترک روی و ریا کردن و «به شکرانه بسوخت (= بسوختن)» تأکید همین معناست<sup>(۹)</sup>». استاد بهاء‌الدین خرمشاهی هم ضمن تصریح بدین معنا که نظریه دکتر غنی «تا حدی مستقیم و معنی‌دار است» در واقع نظریه دکتر غنی را تأیید می‌کند و با توضیحات خود ضمن نقد و نفی نظریه‌هایی که بر طبق آنها خرقه‌سوزی رسمی صوفیانه به شمار می‌آید، به تصحیح و تکمیل آن می‌پردازد<sup>(۱۰)</sup>.

## ج) اشک ریختن:

استاد مرحوم سعید نفیسی بر آن است که «به شکرانه سوختن مردم چشم، اشاره به اشک ریختن چشم است؛ زیرا اشک سوزانی که از چشم بیرون می‌ریزد مانند خرقه‌ای است که [چشم] از خود جدا کرده باشد<sup>(۱۱)</sup>».

د) جدا شدن از مقام و حالت پیشین: استاد دکتر شفیع کدکنی در تعلیقات خود بر کتاب اسرارالتوحید می‌نویسند: «خرقه سوختن به معنی جدا شدن از مقام یا حالت پیشین است، یعنی به هیچ روی، سر بازگشتن به حالت پیشین را ندارم<sup>(۱۲)</sup>».

## دو) نظریه‌ها در ترازوی نقد

از آنجا که نظریه‌ها را به دو بخش تقسیم کردیم، در بحث از نقادی نظریه‌ها نیز به همان ترتیب عمل می‌کنیم، یعنی نخست به نقادی نظریه‌هایی می‌پردازیم که بر طبق آنها خرقه‌سوزی رسمی صوفیانه شمرده می‌شود، و سپس نظریه‌هایی را مورد نقادی قرار می‌دهیم که بر بنیاد آنها خرقه‌سوزی تعبیری است مجازی یا کنایی<sup>(۱۳)</sup>.

### ۱. نقادی خرقه‌سوزی، رسمی صوفیانه:

نظریه‌هایی که اعلام می‌دارند «خرقه‌سوزی رسمی است صوفیانه»، نه نقلاً

قابل دفاع‌اند، نه عقلاً. مراد از این سخن آن است که نه سندی در آثار صوفیان می‌توان بر تأیید و اثبات این نظریه یافت که خرقه‌سوزی، رسمی است صوفیانه، نه با معیارهای خردمندان و با برهان‌های عقلی و عقلایی می‌توان آن را اثبات کرد.

پردازندگان این نظریه‌ها آراء خود را تحت تأثیر بیت ماجرا آفرین و بحث‌انگیز «ماجر کم کن...» اظهار داشته‌اند؛ چراکه این نظریه‌ها جمله در تفسیر همین بیت بیان شده است. تعریف و تفسیرهایی هم که به دست داده‌اند خالی از تعبیر «به شکرانه بسوخت» نیست.

برای آنکه روشن شود و اثبات گردد که چنین رسمی در کار نبوده است، موضوع را از دو دیدگاه نقلی و عقلی مورد نقادی قرار می‌دهیم:

### الف) از دیدگاه نقلی:

هیچ سند و مدرک و مأخذی در دست نیست که وجود و رواج رسم خرقه سوختن را در میان صوفیان تأیید کند. مؤلفان صوفی در برخی از آثار خود از آداب و رسوم صوفیانه بحث کرده‌اند: از آداب سفر و خضر، از آداب خوردن و نوشیدن و پوشیدن و... تا آداب سماع، یعنی که کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین رسم و ادب از نظر آنها دور نمانده است<sup>(۱۴)</sup>. اگر خرقه‌سوزی رسمی از رسوم صوفیان و ادبی از آداب آنان می‌بود، نمی‌بایست ضمن آداب و رسوم صوفیانه از آن سخن می‌رفت؟ آخر رسم خلال کردن دندان مهم‌تر است یا رسم خرقه سوختن؟... تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است، تنها در یک منبع از سوزاندن خرقه، و نه خرقه‌سوزی، به عنوان یک رسم سخن رفته است؛ در کتاب اسرارالاولیاء، گفتار فریدالدین شکر گنج:

«... آینده‌ای بیامد و روی بر زمین آورده، عرض داشت کرد: فلان مرد که

میریدی از مریدان شماسست، در میان اهل دنیا و صحبت ایشان بیشتر می‌باشد. آن بزرگ چون این بشنید بر فرود فرمود که او را پیش من طلب کنید. چون آن مرید را طلبیدند، آن بزرگ فرمود که لباس گلیم و صوف از او بستانند و آتش کرده بودند، فرمود که بسوزید، بسوختند و به چشم سرخ جانب او دید. فرمود که او را بیرون کنید که هنوز لایق صوف نشده است. بعد از آن فرمود که: ای درویش، این، لباس انبیاء و اولیاست...<sup>(۱۳)</sup>

مؤلف تاریخ خانقاه، چنانکه در بحث نقل نظریه‌ها مطرح شد، خرقه سوختن را کيفر دادن صوفی ناهل از طریق سوزاندن خرقه وی به امر شیخ، تفسیر می‌کند، و با نقل مطالب کتاب اسرارالاولیاء، نظریه خود را استوار می‌دارد؛ یعنی که اگر دیگران در تأیید خرقه‌سوزی به عنوان رسمی از رسوم صوفیان به بیت معروف حافظ، (ماجرای کم کن و باز آ...) استناد کرده‌اند و بر بنیاد این بیت، خرقه‌سوزی را یک رسم صوفیانه دانسته‌اند، مؤلف تاریخ خانقاه - که البته او نیز تحت تأثیر بیت حافظ بوده است و در اندیشه روشن ساختن معنای آن - به مطالب کتاب اسرارالاولیاء استناد کرده تا خرقه‌سوزی را به عنوان یک رسم به اثبات رساند<sup>(۱۴)</sup>...

اما سخت بعید است که بتوان مطالب کتاب اسرارالاولیاء را مؤید خرقه‌سوزی به عنوان یک رسم صوفیانه به شمار آورد؛ چراکه:

اولاً، رسم همانا آیین و روش است؛ یعنی قاعده‌ای است کلی که به اصطلاح، طی تشریفات خاص و با حضور گروهی اجرا می‌شود و به عمل در می‌آید، مثل رسم ماجرا کردن... یعنی که رسم، یک استثنا نیست. درحالی که مطالب اسرارالاولیاء حکایتگر سخت‌گیری شیخ است و شدت خشم او در جریان بازستاندن خرقه از خرقه‌پوشی ناهل و به اصطلاح «برکشیدن خرقه» از او، که چشمان شیخ از شدت خشم سرخ بوده و به تعبیر نویسنده اسرارالاولیاء، «به چشم سرخ جانب او [صوفی مغضوب] می‌دیده» و در این حالت دستور می‌دهد تا خرقه برکشیده از تن صوفی نگون‌بخت مغضوب را در آتشی که صوفیان

- احتمالاً - برای پختن غذا افروخته بودند بسوزانند.

ثانیاً، چنانکه اشارت رفت، اگر سوزاندن خرقه رسمی از رسوم و ادبی از آداب می‌بود، بی‌گمان، مثل دیگر رسوم و دیگر آداب، در کتب صوفیانه ثبت و ضبط می‌شد و بحث از آن، آن هم در حد یک اشاره به کتاب اسرارالاولیاء - که در شمار کتب درجه اول صوفیانه هم نیست - محدود نمی‌گشت.

ثالثاً، مجازات و اخراج صوفی ناهل از جرگه صوفیان با «برکشیدن خرقه» و «بازستاندن خرقه» از او - که مکرر در متون صوفیانه از آن بحث شده و بدان اشارت رفته است<sup>(۱۵)</sup> - صورت می‌گیرد. در این متون هرگز از سوختن خرقه پس از برکشیدن آن از تن صوفی سخنی نرفته است.

رابعاً، خرقه‌سوزی، به تعبیر نویسنده کتاب تاریخ خانقاه، به عنوان رسمی ناظر بر «تنبیه انضباطی» صوفیان، با نظریه دیگر محققان (سودی، دارابی، علامه دهخدا و استاد همایی...) مغایرت دارد؛ چراکه بر طبق نظریه این بزرگواران، رسم خرقه سوزی همانا «سوزاندن خرقه به نشانه شکر یا شوق» است. نیک پیداست که این تفسیر برخاسته از تأمل در بیت «ماجرای کم کن و باز آ...» است، و آن تفسیر حاصل برداشت نویسنده از مفاد مندرجات اسرارالاولیاء... باری نتیجه نهایی نگرش از دیدگاه نقلی، چنانکه در آغاز نیز گفته آمد، آن است که: در متون صوفیه از خرقه‌سوزی به عنوان رسمی از رسوم و ادبی از آداب سخن در میان نیامده است.

ب) از دیدگاه عقلی:

از چشم خرد و بر طبق معیارهای خردمندانه، خرقه‌سوزی رسمی از رسوم صوفیان نمی‌تواند بود و ادله عقلی، مثبت این مدعاست که: صوفیان خرقه را نمی‌سوزانده‌اند. به نظر نگارنده، از جمله ادله‌ای که می‌توان اقامه کرد، همانا سه دلیل است: دلیل تقدس، دلیل ضد رسم (مخالفت با شرع)، دلیل عدم استمرار.

۱) دلیل تقدس:

خرقه از دیدگاه صوفیانه مقدس است و بدان سبب که هیچ چیز مقدس را

نمی‌سوزانند، بناگزر خرقه را نیز نخواهند سوزاند. تقدس خرقه در نظر صوفیان تا بدان پایه است که آن را نمی‌فروشند و خرید و فروش آن را حرام می‌دانند. در رسم ماجرا کردن آمده است که: هر چه جز خرقه در میان نهاده می‌شد<sup>(۱۶)</sup>، آن را به بازار می‌بردند و می‌فروختند و صرف صوفیان می‌کردند، اما خرقه را - به هیچ روی - نمی‌فروختند. باخزری می‌نویسد:

«و اگر آنچه در میان آمده است خرقه‌ها باشد - به هیچ وجه - آن خرقه‌ها را به بازار نبرند که آن خرقه‌ها حکم خرقه مشایخ دارد، جهت آنکه نظر مشایخ به آن خرقه‌ها رسیده باشد و آن خرقه‌ها تا به رسول الله صلی‌الله علیه و سلم مسلسل باشد... و اگر خرقه‌ها را به رضای جمع، کسی خرد و چیزی در میان نهد و آن خرقه‌ها را باز به درویشان برساند، شاید [شایسته است] و جوانمردی باشد و پسندیده افتد<sup>(۱۷)</sup>». این خریدن خرقه به رضای جمع هم که همراه بود با دعوتی و مهمانی دادنی، در واقع عملکردی بود با هدف حفظ تقدس و احترام خرقه و جلوگیری از بردن آن به بازار و فروختن. بدین معنا هم در متون صوفیه مکرر اشاره شده است، چنانکه در حکایتی از کتاب اسرارالتوحید، پس از توصیف یک مجلس سماع و بی خودی‌های به‌بارآمده از آن و خرقه انداختن‌ها (به اصطلاح: طرح خرقه) در حالت بی‌خودی، می‌خوانیم:

«... خلق، به یک‌بار به فریاد آمدند و من بی‌هوش و از دست رفته، شیخ مرا گفت: تو را این قدر بس باشد. حالت‌ها رفت و خرقه‌ها انداختند. پدرم خرقه‌ها به دعوتی باز خرید.»<sup>(۱۸)</sup>

آیا چیزی را که به سبب مقدس بودن و محترم شمردن نفروشد، می‌سوزانند؟! ممکن است به نظر آید که خرقه صوفی صافی مقدس است، و نه خرقه ناهلان. پاسخ آن است که:

اولاً، آنچه از دیدگاهی و در مکتبی مقدس است، همواره مقدس خواهد بود، حتی اگر در اختیار ناهل قرار گیرد؛ فی‌المثل قرآن، اگر نزد کافران هم باشد، قرآن است و مقدس. از این دیدگاه است که خرقه را از ناهل باز می‌ستانند؛ باز می‌ستانند تا امر مقدس را از نامقدس جدا

سازند. ثانیاً، سوختنی بودن خرقه از دیدگاه مخالفان خرقه‌پوشی، حکایتی دیگر است. حتی اگر - فی‌المثل - این سوختن به صورت یک رسم و آیین درآید و از نظر و نظریه فراتر رود و به عمل پیوندد، باز هم رسم صوفیانه به شمار نمی‌آید و در زمره آداب صوفیان نیست؛ بلکه رسمی خواهد بود و ادبی در مکتبی دیگر و در مذهبی دیگر.

۲) دلیل ضد رسم (مخالفت با شرع): از داستان شیخ سمعان (= صنعان) در منطق‌الطیر عطار و دلدادگی او به دختر ترسا و ماجراهایی که بر او گذشت، می‌توان دریافت که خرقه‌سوزی، نه تنها رسمی صوفیانه نیست، بلکه رسمی است ضد آن، که همانا تقدس خرقه و محترم داشتن آن رسمی است صوفیانه. دختر ترسا از شیخ می‌خواهد تا چهار عمل انجام دهد: سجده کردن بت، سوزاندن قرآن، نوشیدن باده، و ترک ایمان (اسلام):

گفت دختر گر تو هستی مردکار  
چار کارت کرد باید اختیار  
سجده کن پیش بت و قرآن بسوز  
خمر نوش و دیده را ایمان بدوز<sup>(۳۳)</sup>

و چون شیخ جمله را انجام می‌دهد، او را مست، به سوی دیر می‌برند تا زَنّار بریندد و خرقه بسوزاند، یعنی که آن «چارکار»، مقدمه زَنّار بستن و خرقه سوختن است:

شیخ را بردند سوی دیر، مست  
بعد از آن گفتند تا زَنّار بست  
شیخ چون در حلقه زَنّار شد  
خرقه آتش در زد و در کار شد<sup>(۳۴)</sup>

اگر آن «چارکار» و این دو کار (زَنّار بستن، خرقه سوختن)، جزء آیین مسلمانی بود و در شمار رسوم صوفیانه، آیا دختر ترسا از شیخ می‌خواست تا بداند دست یازد؟ و ترسایانی که می‌دیدند شیخ با انجام دادن آن چارکار، ره ایشان گزیده، او را برای بستن زَنّار و سوختن خرقه به دیر می‌بردند<sup>(۳۵)</sup>؟ در بیتی از یک غزل عطار هم «ترسا بچه لولی» که «همچون بت روحانی» است و شخصیتی است جانشین «دختر ترسا» در داستان شیخ سمعان، اعلام می‌کند که وصل او منوط به «خرقه سوختن» و «قبله گرداندن (سجده کردن بت)» است:

گر وصل منت باید ای پیر مرقع پوش  
هم خرقه بسوزانی، هم قبله بگردانی<sup>(۳۶)</sup>

یعنی که «خرقه سوختن» و «قبله گرداندن» را یک حکم است - هر دو خلاف شرع است و خلاف آداب و رسوم صوفیانه که به قول هجویری «دین، اصل است و تصوف، نتیجه و فرع<sup>(۳۷)</sup>» و به گفته عزالدین محمود کاشانی «اقوال و افعال صوفی همه موزون بود به میزان شرع<sup>(۳۸)</sup>».

۳) دلیل عدم استمرار:

بخشی از آداب و رسوم صوفیانه همچنان برجاست و همچنان در خانقاه‌ها و در گردهم‌آیی‌های صوفیانه برگزار می‌شود، مثل آداب سماع؛ و بخشی از این آداب، گرچه به سبب دگرگون شدن اوضاع و احوال اجتماعی و تغییر یافتن شرایط زندگی، به ظاهر، اجرا نمی‌گردد، اما فراموش هم نشده است. فی‌المثل دیگر صوفیان در ملاعام خرقه نمی‌پوشند، اما بحث از خرقه‌پوشی و آداب آن همچنان باقی است و همچنان از انواع خرقه چون خرقه تبرک و خرقه ولایت و ... و از رنگ‌های خرقه سخن در میان است. اگر خرقه‌سوزی رسمی از رسوم صوفیان می‌بود، آیا نمی‌بایست به عنوان یک رسم یا همچنان مستمر باشد، یا به روشنی و یقین، و نه با احتمال و گمان و بدون ذکر مأخذ و سند، از آن سخن رود؟

۲. نقادی خرقه‌سوزی به عنوان تعبیری مجازی:

نظریه‌هایی که بر طبق آنها خرقه‌سوزی تعبیری کنایی است، نظریه‌هایی است در طریق صواب؛ چراکه خواهیم دید که تعبیر خرقه‌سوزی نه یک تعبیر حقیقی، که تعبیری است مجازی با معنایی مجازی.

- در نظریه مرحوم دکتر غنی، این تفسیر که «خرقه از سر به درآوردن» به معنی «ترک روی و ریا کردن است»، صواب نیست؛ که خرقه را بدان سبب از سر به در می‌آوردند که جلو آن بسته بود و جز آنکه از سر به در آورند راهی نداشت، خواه آن کس که خرقه را از سر به در می‌آورد صوفی بود صافی، یا پشمینه‌پوشی بود مراثی و بی‌خبر از عشق و صفا؛ اما این نظریه که «به شکرانه بسوخت، تأکید همین معنا (ترک روی و ریا کردن) است»، نظریه‌ای است صواب.

- نظریه استاد گرانمایه بهاءالدین

خرمشاهی هم به طریق (اولی) صواب است. در نظریه ایشان نکته‌ای یا اشاره‌ای هست بس مهم و آن نکته یا اشاره آن است که: «خرقه‌سوزی از لوازم رندی است».

- نظریه استاد دکتر شفیع کدکنی هم حاوی نکته‌ای مهم است که جایگاه آن را در بخش سوم مشخص خواهیم کرد.

- اما نظریه دارابی و علامه دهخدا مبنی بر اینکه خرقه سوختن، خشک شدن چشم است، یا به تصریح علامه دهخدا خرقه سوختن چشم، خشک شدن چشم است، نظریه‌هایی صواب به شمار نمی‌آیند. از آن رو که اساساً در بیت «ماجرای کم کن ...»



خرقه، خرقه چشم نیست و چشم، خرقه‌پوش محسوب نمی‌شود تا بتوان از «خرقه سوختن چشم» سخن گفت. چنین است نظریه استاد مرحوم سعید نفیسی که «خرقه از سر به در آوردن و به شکرانه سوختن مردم چشم» را «اشاره به اشک ریختن چشم» می‌داند! و چنین است که در ترازیوی نقد، آن همه نظریه وزنی نتوانند آورد و تنها سه نظریه صواب می‌نمایند، یا در طریق صواب‌اند؛ این نظریه‌ها که:

- خرقه‌سوختن، ترک‌روی و ریاکردن است.  
- خرقه سوختن، از لوازم رندی است.  
- خرقه سوختن، جدا شدن از مقام و حالت پیشین است.

سه) تحلیل علمی - منطقی موضوع تعبیر خرقه‌سوزی یا خرقه سوختن را از

سه دیدگاه می‌توان مورد توجه و مطالعه قرار داد:

- از دیدگاه دانش بیان  
- از دیدگاه سیر و سلوک معنوی  
- از دیدگاه رندی (طنز و انتقاد اجتماعی)

در شعر حافظ، غیر از تعبیر خرقه‌سوزی یا خرقه سوختن، دو تعبیر دیگر نیز هست که حکم خرقه‌سوزی بر آنها صدق می‌کند. این دو تعبیر عبارتند از:

- شستن خرقه با باده  
- دور انداختن خرقه

بدین ترتیب خواننده در شعر حافظ با سه تعبیر رندانه در باب خرقه رو به روست، از آن رو که خواجه رندان، سه حکم رندانه در باب خرقه صادر کرده است. گرچه تنها یک حکم از این احکام، یعنی حکم خرقه‌سوزی است که همواره بر زبان‌ها می‌رود و مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، اما این سه حکم یکسانند و متوجه یک هدف و مکمل یکدیگر:

حکم اول) خرقه، سوختنی یعنی سوزاندنی است = تعبیر خرقه سوختن: نمونه (۱)

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد  
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

نمونه (۲)

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک  
جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

این حکم مجموعاً یازده بار، ضمن یازده بیت در باب خرقه و دیگر جامه‌های صوفیانه یعنی دلق و مرقع، صادر شده است.

حکم دوم) خرقه، با شراب شستنی است = تعبیر شستن خرقه با آب می، یا با آب خرابات، و یا با می:

نمونه (۱)

کنون به آب می لعل خرقه می‌شویم  
نصیبی ازل از خود نمی‌توان انداخت

نمونه (۲)

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات

تا خرقه‌ها بشویم از عجب خانقاهی

این حکم مجموعاً هفت بار، ضمن هفت بیت، صادر شده است که چهار مورد آن آشکار است و سه مورد نهفته است و ایهام آمیز.

حکم سوم) خرقه، دور انداختنی است = تعبیر انداختن خرقه، یا دور انداختن خرقه: نمونه (۱)

حافظ، این خرقه بینداز، مگر جان ببری  
کآتش از خرقه سالوس و کرامت برخاست

نمونه (۲)

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت  
حافظ، این خرقه پشمینه بینداز و برو

این حکم محدود است به همین دو مورد. بدیهی است که در هر دو مورد، حکم نخست، یعنی حکم سوختنی بودن خرقه نیز به گونه‌ای ایهام آمیز صادر شده است. در هر سه حکم بدین معنا تصریح شده و بر این معنا تأکید گردیده که به هر حال خرقه شایسته پوشیدن نیست.

احکام سه‌گانه را - چنانکه گفته آمد - از سه دیدگاه می‌توان نگریست و از سه دیدگاه می‌توان مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار داد:

۱. از دیدگاه دانش بیان: حافظ در باب خرقه، کنایه یا تعبیر کنایی به شمار می‌آیند و در طبقه‌بندی کنایه، از نوع «کنایه از فعل (=حال)» محسوب می‌شوند؛ چراکه هریک مصدری است مرکب، یا جمله‌ای است که نه معنی اصل آن، بلکه لازم معنای آن مورد نظر است؛ درست مثل «دست کفچه کردن» که مراد «گلدایی کردن» است، از آن رو که لازمه گلدایی کردن، دست کفچه کردن است<sup>(۳۷)</sup>... به یاد آوریم که کنایه، تعبیری است بیانگر دو معنا؛ معنای ظاهری؛ (اصلی)، و معنای باطنی (مجازی). گرچه مراد گوینده، همواره، معنای باطنی (مجازی) است، اما: اولاً، دو تصویر از هر تعبیر کنایی پیش چشم می‌آید و

به ذهن متبادر می‌گردد، یکی تصویر معنی ظاهری؛ دوم، تصویر معنی باطنی؛ ثانیاً، بدان سبب که در کنایه، همانند استعاره، قرینه صارفه و مُعَيَّنَه در کار نیست تا ذهن را از معنای اصلی منصرف سازد و به معنای مجازی راهبر شود، کار بازشناسی و تشخیص، سخت دشوار می‌گردد و نه تنها آنان که با لطایف و ظرایف سخن پارسی آشنایی کامل ندارند راه خطا می‌پویند، که گاه، اهل فن نیز در معرض اشتباه قرار می‌گیرند؛ چنانکه در مورد تعبیر کنایی «خرقه سوختن»، راه خطا پوییده‌اند و به اشتباه در افتاده‌اند و آن‌سان که گفته آمد، از رسم و آیین خرقه‌سوزی سخن گفته‌اند؛ همان رسم و همان آیین که نه مورد قبول عقل است، نه مورد تأیید نقل. و راستی را اگر بتوان بر اساس بیتی از حافظ (ماجرای کم کن...) استدلال کرد که: خرقه‌سوزی رسم و آیینی صوفیانه است، چرا نتوان - فی‌المثل - بر بنیاد بیت «کنون به آب می لعل خرقه می‌شویم...» استدلال کرد که: «خرقه با باده شستن» نیز رسم و آیینی است صوفیانه؟! و چرا نتوان به استناد تعبیرهایی چون «حافظ، این خرقه پشمینه بینداز و برو»، دلیل آورد که: «دور انداختن خرقه» هم طی تشریفات و بر طبق رسمی از رسوم صوفیانه صورت می‌گرفته است؟! آخر وقتی هر سه حکم با یک نگرش و با یک هدف صادر شده، اگر یکی از آنها رسم محسوب شود، آن دو نیز باید از جمله رسوم به شمار آیند و اگر آن دو در شمار رسوم و آداب نباشند، بناگزیر، آن یک حکم نیز در زمره رسوم و آداب نخواهد بود. این، حکم خرد است و حکم منطق... و چنین است که به مدد حکم «شستن بودن خرقه با باده»، و حکم «دور انداختن بودن خرقه» - که بی‌گمان دو تعبیر کنایی است، و نه دو رسم از رسوم صوفیانه - می‌توان بدین نتیجه رسید که خرقه‌سوزی نیز رسمی از رسوم صوفیانه نبوده است؛ چراکه «مستوجب آتش بودن خرقه» حکایتی است و آن را بر طبق یک رسم در آتش سوزاندن، حکایتی دیگر، که «ی» در سه تعبیر «سوختنی»، «شستنی» و «دور



انداختنی»، به قول علمای دستور زبان فارسی، «ی لیاقت» است و بیانگر شایستگی و لیاقت، بیانگر این معانی که: خرقه سزاوار و شایسته سوزاندن است، شایسته و سزاوار دور انداختن است و شایسته آن است تا آن را به «آب می» (= باده = شراب = آب چشمه خرابات) بشویند؛ بشویند تا رنگ ریا از آن زدوده شود. کنایه از اینکه باید با می و بی خودی، ریای ناشی از زهد را از میان برد:

گرچه با دلق ملثم، می گلگون عیب است  
مکنم عیب کز او رنگ ریا می شوم

(۳۸۰/۵)

بشویند تا از «عُجَبِ خانقاهی» پاک شود؛ عُجَب و تکبر مستدسازی که یکسره از صفا دور شده‌اند و اگر قرار باشد از آن عُجَب و تکبر پاک گردند، جز رو نهادن به خرابات (میخانه) و دل به عشق و مستی سپردن راهی ندارند:

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات  
تا خرقه‌ها بشویم از عُجَبِ خانقاهی

(۴۸۹/۹)

و بشویند تا بوی دورنگی از خرقه صوفی بی صفا و از نقش آن که تا تکه‌ها و وصله‌های رنگارنگ (دلق ملثم) است، زدوده شود و به برکت عشق و مستی، یکرنگی جایگزین آن گردد:

بوی یکرنگی از این نقش نمی‌آید، خیز  
دلق آلوده صوفی به می ناب بشوی

(۴۸۵/۲)

دورانداختن و سوزاندن خرقه نیز بیانگر همین معانی و حکایتگر همین نکته‌هاست و نیک پیداست که این معانی، جمله، تعبیرهایی کنایی است ...

لازم معنی:

با توجه بدین اصل که در کنایه، لازم معنی مراد است و دلالت تعبیرهای کنایی بر معانی آنها دلالت التزام<sup>(۳۸)</sup> به شمار می‌آید، یعنی دلالت لفظ، یا دلالت تعبیر بر لازم معنای آن، اینکه می‌توان پرسید که: لازم معنای احکام سه‌گانه مورد بحث، یعنی لازم معنای سه تعبیر کنایی «خرقه سوختن»، «خرقه با باده شستن» و «خرقه دور

انداختن» چیست؟ پاسخ آن است که: از یک سو خرقه در عرف صوفیان و در فرهنگ خانقاهیان، ملازم زهد است و خرقه‌پوش، زاهد به شمار می‌آید؛ از آن رو که تصوف اسلامی - به گواهی تاریخ - با زهد آغاز شد و صوفیان همان زاهدان بودند و خرقه، لباس زهد و جامه رسمی زاهدان محسوب می‌شد. ترکیب خرقه زهد - که در اصطلاح دستور زبان فارسی، اضافه اقترانی است - بیانگر همین تلازم و همین پیوند و ارتباط است:

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد  
خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت

(۱۷/۵)

خرقه زهد و جام می گرچه نه درخور همند  
این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو

(۴۱۱/۵)

از سوی دیگر، در عرف رندی و در فرهنگ رندانه حافظ، خرقه، ملازم ریا و سالوس و تزویر است؛ از آن رو که زهد از دیدگاه حافظ، یعنی ریا و سالوس و تزویر، و زاهد یعنی ریاکار نیرنگ‌باز سالوس، و این بدان سبب است که به گواهی تاریخ تصوف، جریان زهد (تصوف زاهدانه)، به تدریج از صفا و یکرنگی دور شد و در عصر حافظ از صوفی جز دامگستری حقه‌باز که حتی با نیرنگ‌بازترین نیرنگ‌بازان، یعنی با فلک

حقه‌باز، نیرنگ می‌بازد و بنیاد مکر می‌کند، باقی نماند، و زاهد - که همان صوفی است و روزی و روزگاری خداجویی بود پشت به دنیا کرده - به مغروری خودبین که بویی از عشق و صفا نبرده است بدل شد؛ از خانقاه، آن پایگاه یکرنگی و برادری و صفا، مرکز دروغ و دغل و مردم‌فریبی و سودجویی و

مسندسازی و دنیاپرستی ساخته شد و مجالس وعظ آن، ابزار فریفتن ساده‌دلان گردید:

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نبرد  
که نهاده‌ست به هر مجلس وعظی دامی

(۴۶۷/۴)

و سرانجام خرقه، آن جامه زهد و صفا و برادری، به جامه ریا و تزویر و مردم‌فریبی مبدل گردید... و چنین بود که خرقه، از آن روزگار که جامه تقوی و پرهیز و زهد راستین بود، تا بدانگاه که پرده‌ای شد که ریاکاران خانقاه بر سر صد عیب نهان می‌پوشیدند<sup>(۳۲)</sup>، دو لازم معنی یافت و به دلالت التزام، بر دو معنا، یعنی بر دو لازم معنا، دلالت کرد:

(۱) زهد = زهد واقعی

(۲) ریا = زهد ریا

به مدد این دو لازم معناست که می‌توان به تعبیرها، یا به احکام سه‌گانه مورد بحث، از دو دیدگاه دیگر نگریست و دو تفسیر دیگر - که در جنب تفسیر بیانی تعبیرهای سه‌گانه تفسیر دوم و سوم این تعبیرهاست - به دست داد: از دیدگاه سیر و سلوک معنوی، از دیدگاه رندی (ظن و انتقاد اجتماعی).

۲. از دیدگاه سیر و سلوک معنوی:

نگاهی به تاریخ تصوف و عرفان، روشن‌گر این معناست که چون عشق، از اواخر سده دوم هجری قمری، وارد تصوف شد و محبت به زهد پیوست، قطع نظر از آنان که بر زهد پای فشردند و به عشق نپیوستند، از دیدگاه پیوستگان به عشق و محبت، عشق، کمال به شمار آمد و فراتر از زهد قرار گرفت. از این دیدگاه، صوفی، زاهد خوانده شد و به سان عالم و عابد، در صف طفلان راه نشست و عارف به عشق پیوسته از زهد رسته، مرد مردان و سالک کامل محسوب گردید:

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند

مرد اگر هست بجز عارف ربانی نیست<sup>(۳۳)</sup>

یعنی که تصوف، مرحله مقدماتی و متوسط مکتب شهودی شمرده شد و عرفان، مرحله عالی آن. بر بنیاد این نگرش، آن سالک «سودها می‌کند» و به کمال می‌رسد که «به عزم مرحله عشق قدم پیش نهد» و از مرحله زهد درگذرد؛ از صحو زاهدانه بگسلد و به سکر عاشقانه پیوندد:

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی  
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد

(۱۴۳/۵)

چراکه - از دیدگاه اهل عشق - تا سالک به مرحله بی‌خودی - که حاصل عشق و مستی است - نرسد، به حقیقت واصل نمی‌گردد، که با خودی و صحو برخاسته از بی‌عشقی، بزرگ‌ترین حجاب راه است و به تعبیر مولانا:

آن نفسی که باخودی یار کناره می‌کند

وان نفسی که بی‌خودی باده یار آیدت<sup>(۳۴)</sup>

حرکت شیخ صنعان، همانا سیر از زهد به

عشق است و حرکت از صحو (باخودی) به

سکر (بی‌خودی)، و سیر از کعبه (نماد زهد)

به خرابات دوم (نماد عشق) ... با توجه

بدین معانی و با عنایت بدین مبانی است که

نفسی خرقه و ترک خرقه، معنی نفسی زهد و

ترک زهد می‌دهد و چنین است که «خرقه

سوختن»، «خرقه شستن با باده» و «دور

انداختن خرقه» نیز کنایه از نفسی زهد است

و ترک زهد، که این امر مقدمه روی آوردن

به عشق و مستی و رسیدن به کمال خواهد

بود. بدین ترتیب تعبیرهای سه‌گانه «خرقه

سوختن»، «خرقه شستن با باده» و «دور

انداختن خرقه»، بیانگر دو معناست، دو

معنای مکمل یکدیگر، دو معنا که به مثابه دو

روی یک سکه‌اند. این دو معنا عبارتند از:

(۱) گسستن از زهد (ترک زهد)؛ (۲) پیوستن

به عشق (روی آوردن به عشق و مستی).

معنای اول، یا جزء نخستین معنا (گسستن از

زهد)، در دو تعبیر «خرقه سوختن» و «دور

انداختن خرقه» آشکارتر است و معنای دوم

در تعبیر «شستن خرقه با باده»، از آن رو که

باده (می)، نماد عشق و مستی است؛ اما به

هر حال هر سه تعبیر، هر دو معنا را بیان

می‌دارند که آن گسستن، مقدمه این پیوستن

است و تا سالک به ترک زهد نگوید و مقام

زهد را پشت سر نهد، به مقام عشق و مستی

نمی‌رسد؛ و چنین است که یکی از جنبه‌های

فکری و معنایی ابیاتی که حافظ در آنها یکی

از تعبیرهای سه‌گانه را به کار برده است،

همانا سیر از زهد به عشق است و در شرح

این ابیات باید به تلمیح بیت به نظریه سیر از

زهد به عشق، یا سیر از صحو به سکر نیز

توجه شود...

تفسیری که استاد دکتر شفیع‌کدکنی از

تعبیر خرقه سوختن به دست داده‌اند و آن را

«جداد شدن از مقام و حالت پیشین»

دانسته‌اند، با این تأکید که «به هیچ روی سیر

بازگشتن به حالت پیشین» در کار نیست، به

نظر نگارنده منطبق است با سیر از زهد به

عشق و نکاتی که در زمینه ترک زهد به قصد

پیوستن به عشق مورد بحث و بررسی قرار

گرفت؛ چراکه مقام و حالت پیشین سالک

خرقه‌پوش، مقام زهد است و چون سالک به

ترک این مقام گوید و به عشق پیوندد، بدیهی

است که به هیچ‌روی سیر بازگشتن به مقام

پیشین نیست.

۳. از دیدگاه رندی:

گفتیم که لازم معنای خرقه، از دیدگاه

رندی، ریا یا زهد ریاست، و خرقه‌پوش یا

پشمینه‌پوش، در فرهنگ حافظ - که همان

فرهنگ رندی است - یعنی ریاکار، یا زاهد

ریاکار؛ همان سالوس مردم‌فریبی که متصف

است به تمام صفات منفی چون عُجب،

خودبینی، غرور، تندخویی<sup>(۳۵)</sup> و... و چنانکه

پیشتر اشارت رفت، به گواهی تاریخ، آن

جریان ریایی که در سده سوم در تصوف

چشمگیر شد، موجب گردید تا جنبش

اصلاح‌طلبانه ملامتیان در وجود آید و در

قرن پنجم، همراه با گسترش کمی جریان

ریایی در تصوف، به ظهور جناح

اصلاح‌طلب اما تندرو ملامتیان (ملامتیه)



موسوم به قلندریان (قلندریه) بینجامد. هرچه زمان پیشتر می‌رفت، بر کمیّت جریان ریایی در تصوف می‌افزود و سرانجام در سده هشتم، در عصر حافظ، نه تنها در حوزه طریقت به اکثریت قاطع بدل گشت و صفای صوفیانه را به بی‌صفایی خود آورد، بلکه شریعت و حکومت را نیز در خود منحل ساخت و در قبضه قدرت آورد؛ یعنی که خاقان هم طریقتمدار بود، هم شریعتمدار، و هم حکومتگر<sup>(۳)</sup>. باری، بدان سبب که حکم معلق است به اعمّ اغلب، زهد و تصوف و خرّقه‌پوشی و خانقاه‌نشینی، در عرف حافظ مترادف ریا و ریاورزیدن به شمار آمد؛ که شمار خانقاه‌نشینان به راستی خداجو و صوفیان صافی، بس اندک بود و اعمّ اغلب (اکثریت قریب به اتفاق) همان ازرق‌پوشان (صوفیان) دامگستر نابکاری بودند که اگر خواجه رخصت می‌یافت تا پاره از نابکاری‌هاشان برگردد، حکایت‌ها بود...

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق‌پوشان رخصت خُبت نداد، ارنه حکایت‌ها بود<sup>(۳)</sup> (۲۰۳/۸)

و چنین است که فرهنگ‌رندی از یک سو و سبک خواجه رندان از سوی دیگر، مُثَبِّتِ این مدعاست که تعبیرهای «خرّقه سوختن»، «خرّقه با می شستن» و «دور انداختن خرّقه»، تعبیرهایی است طنزآمیز و انتقادی.

پانویس:

• ابیات و مصراع‌هایی که از حافظ در این مقاله نقل می‌گردد، یا به گونه‌ای در سخن تضمین و حل می‌شود، از نسخه صحیح علامه قزوینی - دکتر غنی است. شماره‌های سوی راست خط کج، شماره بیت است و شماره‌های سوی چپ آن، شماره غزل، بر طبق همین چاپ.

۱. شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، تهران و ارومیه، ج ۱، ص ۱۵۸.
۲. لطفه غیبی، دارابی، شیراز، کتابخانه احمدی، ص ۷۹ - ۷۸.
۳. بوستان سمدی، به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۶۸، شرح بیت ۱۷۰۲.
۴. در مکتب استاد، سعید نفیسی، تهران، چاپ دوم، ص ۱۵ - ۱۷.
۵. تاریخ خانقاه در ایران، دکتر محسن کیانی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۹، ص ۴۴۹ - ۴۴۸.
۶. لطفه غیبی، ص ۷۹.
۷. لغتنامه دهخدا، ماده «خرّقه سوختن» و «خرّقه‌سوزی».

متن و حواشی.  
۸. یادداشت‌های دکتر غنی در حواشی دیوان حافظ، به کوشش اسمعیل صارمی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۲۲.  
۹. حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات سروش و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۴.  
۱۰. در مکتب استاد، ص ۱۷.  
۱۱. اسرارالتوحید، محمدرضا شفیع‌کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، ج ۲، تعلیقات، ص ۴۷۰ - ۴۶۹.  
۱۲. بیان ابن معنا که نظریه‌های بزرگانی چون علامه دهخدا، استاد همایی و استاد سعید نفیسی ناصواب است و دور از حقیقت، یک بحث علمی است و ناصواب بودن نظریه‌های این بزرگان هم به هیچ روی از عظمت آنها نمی‌کاهد. اگر آنان تلاش نورزیده بودند و نظریه‌های صواب و ناصواب اظهار نداشته بودند، ما امروز به حقیقت امر راه نمی‌بردیم. دانش و تحقیق رو به کمال می‌رود. ما خود نیز بسیار خطا می‌کنیم، خطایی که اگر امروز روشن نشود، فردا روشن خواهد شد.  
۱۳. به عنوان نمونه بنگرید به: کتاب فصوص الآداب، جلد دوم کتاب اوراد الاحیاء و فصوص الآداب، به کوشش ایرج افشار، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.  
۱۴. اسرارالاولیاء، گفتار فریدالدین شکرگنج، گردآوری بدر اسحاق، کانپور (هندوستان)، مطبع منشی نول کشور، ۱۹۱۷، ص ۳۸.  
۱۵. تاریخ خانقاه در ایران، ص ۴۴۹ - ۴۴۸.  
۱۶. به عنوان نمونه بنگرید به: اسرارالتوحید، محمد منّور، تصحیح احمد بهنیار، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۵۷، ص ۶۶ - ۶۵، «حکایت خرّقه برکشیدن قشیری از صوفی مفتون خواجه اسماعیلک دقاق».  
۱۷. در رسم ماجرا کردن که همانا رسمی بود برای رفع کدورت حاصل آمده میان دو درویش و زیر نظر شیخ و با حضور درویشان انجام می‌گرفت، پس از رفع کدورت، «چیزی از دنیاری در میان» می‌نهادند تا گناه را به گردن آن اندازند و بگویند که: مثلاً مال دنیا یا فلان چیز دنیایی مقصر است، نه درویشان، و این همان چیزی بود که به بازار می‌بردند و می‌فروختند و خرج صوفیان می‌کردند. گاه خرّقه در میان می‌نهادند و گناه را به گردن خرّقه می‌انداختند، که در این صورت فروختنی نبود...  
۱۸. اوراد الاحیاء و فصوص الآداب، ص ۲۵۶.  
۱۹. اسرارالتوحید، به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۱، ص ۶۸.  
۲۰. منطق‌الطیر، عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سیدصادق گوهرین، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۷۵.  
۲۱. منطق‌الطیر، ص ۷۷.  
۲۲. محقق گرانبمای، بهاءالدین خرمشاهی، با استناد بدین معانی نتیجه می‌گیرد که: «خرّقه سوزاندن عملی است خلاف و حاکی از ترک اولای شریعی». (حافظ نامه، ج ۱، ص ۱۸۴).  
۲۳. دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح نقی تفضلی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲، غزل شماره ۸۲۲.  
۲۴. کشف‌المحجوب، ابوالحسن علی‌بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، تصحیح ژرکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۸، ص ۳۳۲.  
۲۵. مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، عزالدین محمودبن علی کاشانی، تصحیح جلال‌الدین همائی، تهران، چاپخانه

مجلس، ۱۳۲۳، ص ۳۵۶.  
۲۶. حافظ نامه، ج ۱، ص ۱۸۵.  
۲۷. رک: کتب بیان، مبحث کتابه، و به عنوان نمونه: بیان، دکتر سیروس شمیسا.  
۲۸. در کتب منطق، دلالت لفظ بر معنا را سه گونه دانسته‌اند:  
(الف) دلالت مطابقه: یعنی دلالت لفظ بر تمام معنا، مثل اینکه بگویم «کتاب» و مراد ما «تمام اجزای کتاب (کل کتاب)» باشد. چنین است در جمله «کتاب گلستان را از کتابخانه بیار». (ب) دلالت تضیق: یعنی دلالت لفظ بر جزئی از معنای آن، مثل دلالت «کتاب» بر «جلد کتاب». چنین است وقتی - فی‌المثل - بچه جلد کتاب را پاره می‌کند و ما با عصبانیت می‌گوییم: «بچه کتاب را پاره کرده». (ج) دلالت التزام: یعنی دلالت لفظ بر لازم معنای آن، چنانکه وقتی می‌گوییم: «فلان کس رستم است»، مقصود ما این است که «شجاع و پهلوان است»؛ یا وقتی می‌گوییم: «فلان کس حاتم است»، مراد ما این است که «بخشنده است»؛ زیرا در فرهنگ ما رستم، نماد پهلوانی است و حاتم، نماد بخشندگی... چنین است که لازم معنای فرهنگ و عرف و عادت یک ملت به بار می‌آید، چنانکه یک فرنگی نه معنی «پهلوانی» را از لفظ «رستم» در می‌یابد، نه معنی «بخشنده» را از لفظ «حاتم».  
۲۹. اشاره است بدین بیت خواجه  
خرّقه پوشی من از غایت دینداری نیست  
پرده‌ای بر سر صد عیب نمان می‌پوشم  
(۳۴۰/۷)  
۳۰. کلیات سمدی، به اهتمام محمدعلی فروغی و تصحیح مجلد بهاءالدین خرمشاهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۷۰۸.  
۳۱. کلیات شمس تبریزی، با مقدمه علی دشتی و بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۶۰، ص ۱۶۵.  
۳۲. حافظ به گواهی کشف‌اللغات مرحوم انجوی و کتاب واژه‌نمای دیوان حافظ خانم دکتر صدیقیان، افزون بر شخصت مورد زاهد و زاهدی و زهد به کار برده که جمله منفی و طنزآمیز است، مثل:  
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه  
رند از ره نیاز به دارالسلام رفت  
(۸۴/۶)  
یا رب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید  
دود آهیش در آینه ادراک انداز  
(۲۶۴/۸)  
۳۳. در کتب تاریخ مربوط به این دوره، قدرت صوفیان و همدستی آنان با حکومت و حتی سلطه آنان بر حکومت نموده شده است. این بطوطه می‌نویسد که چون به خدمت شیخ المشایخ رسید، پادشاه شیراز را در خدمت او دیده است، در حالی که شاه به دو زانوی ادب نشسته بوده و با دست راست، گوش چپ خود را، و با دست چپ، گوش راست خود را در دست داشته و این رسمی است از رسوم مغول، به نشانه نهایت خشوع و خضوع و فرمانبرداری. (خواننده دو کتاب ارجمند تألیف مرحوم دکتر غنی، برای آگاهی از این معانی و معانی بسیار دیگر بس سودمند است: یکی تاریخ عصر حافظ؛ دوم، تاریخ تصوف تا قرن هشتم. هر دو کتاب چاپ انتشارات زرّار است).  
۳۴. و چه لطفی و چه طنزی در این بیت نهفته است -  
نگفتی هزار بار بدتر از گفتن!